انترناسیونال ۶۹۴

حمید تقوایی

**کمونیسم متحزب باید در جلو صف اعتراض نود و نه درصدیها قرار بگیرد**

***انترناسیونال:*** *در سالی که گذشت شاهد رخداد هایی نظیر برگسیت و یا انتخاب ترامپ بعنوان رئیس جمهور آمریکا و افزایش قدرت احزاب دست راستی در کشورهای اروپایی بودیم. شما در مقالات خود دلیل اصلی این وقایع را عدم پذیرش وضع موجود از طرف مردم بیان کرده اید. باید پرسید در این وضعیت چرا چپ نتوانست دست بالا را داشته باشد و نقش مهمتری بازی کند، در حالی که ما در سالهای اخیر شاهد جنبش قدرتمند اشغال وال استریت و جنبش ۹۹ درصدی ها بوده ایم. موقعیت چپ را در جهان چگونه ارزیابی می کنید و بنظر شما چه تغییراتی در عملکرد احزاب و نیروهای چپ باید بوجود بیاید تا بتواند بعنوان رهبران جوامع مختلف مطرح شوند؟*

**حمید تقوائی:** چپ بعنوان یک نیروی اجتماعی با چپ سازمانیافته و متحزب متفاوت است. این تفاوت کمابیش همیشه وجود داشته است ولی در دوره ما، مشخصا در دهه اخیر، این تمایز چشمگیر تر و برجسته تر شده است. از یکسو بدنبال جنبش اشغال و انقلابات موسوم به بهار عربی چپ بعنوان یک نیروی اجتماعی به نحوی بی سابقه بمیدان آمد و از سوی دیگر اساسا بدلیل ضعف چپ متحزب، این حرکتها ناکام ماند. یعنی نتوانست به آن آرزوها و آمال انسانی - به نان آزادی کرامت انسانی- که شعار و قوه محرکه این حرکتها بود جامه عمل بپوشاند. علت هم این بود که یک حزب انقلابی کمونیست نظیر حزب کمونیست کارگری که در این تحولات مظهر نفی سیستم و وضع موجود باشد، این خواست توده ای چپ اجتماعی را تعمیق و شفاف و متعین کند و تا سطح نقد سوسیالیستی نظم سرمایه بسط بدهد و در عرصه مبارزه بر سر قدرت سیاسی نمایندگی کند یا وجود خارجی نداشت و یا بسیار ضعیف بود. با این همه آثار و نتایج مثبت این حرکتها را همه جا میبینیم. امروز تقابل میان نود و نه درصدیها و یک درصدیهای حاکم و این واقعیت که یک اقلیت ناچیز بخش اعظم ثروت جامعه و کل قدرت سیاسی را در دست دارد به یک امر معرفه و شناخته شده در افکار عمومی و حتی به گفتمانهای هشدار دهنده صاحبنظران و تحلیلگران و سیاستمداران بورژوازی بدل شده است. مخالفت با سیستم حکومتی موجود در غرب و خواست تغییر و گفتمان سوسیالیسم در حتی انتخاباتهای بورژوازی غرب به یک گفتمان رایج بدل شده و نفوذ پیدا کرده است. این قدرت گیری بیسابقه چپ اجتماعی به نظر من حاصل دو فاکتور است: اول سلطه کامل سرمایه داری در شکل ناب و خالص سرمایه داری بازار آزاد بر کل جهان و دوم، از لحاظ فنی و عملی و مکانیسمهای مبارزه و اعتراض، رشد و توده گیر شدن مدیای اجتماعی و تبادل اخبار و ایده ها و نظرات و حتی سازماندهی توده ای به مدد مدیای اجتماعی. عامل اول سرمایه داری را بعنوان ریشه و اساس همه مصائب توده مردم عریان و بیواسطه و بدون هیچ پرده و بهانه و توجیهی (مقابله با کمپ شرق و یا غلبه برعقب ماندگیهای فئودالی و یا الگوی رشد صنعتی و غیره) در برابر جامعه قرار داده است و عامل دوم باعث شده است تا سلطه بورژوازی بر رسانه ها و مهندسی افکار عمومی در هم بشکند و توده مردم امر همنظری و همیاری و خود سازماندهی را خود بدست بگیرند. عامل اول خود را در بی افقی و بحران همه جانبه بورژوازی جهانی نشان میدهد و عامل دوم در تحرکات بیسابقه مبارزاتی (مانند مخالفت جهانی با حمله به عراق در 2003 و یا شکلگیری جنبش اشغال و یا انقلابات مصر و تونس و بزیر کشیدن اخوان المسلمین و غیره). اما همه این امکانات و تغییرات مثبت اگر به تحزب کمونیستی منجر نشود راه بجائی نخواهد برد. چپ اجتماعی پایه اجتماعی کمونیسم و تحزب کمونیستی است. به نظر من شعار 99 درصد در برابر یک درصد صرفا یک شعار تهییجی نیست بلکه یک واقعیت پایه ای در اقتصاد سیاسی و در مبارزه طبقاتی بین کمپ کار و سرمایه در عصر ما را منعکس میکند. همه نود و نه درصدیها کارگر نیستند ولی یک درصدیها همه سرمایه دار اند. نود و نه در صدیها توده مردمی هستند که دیگر نه تنها تغییر اساسی وضع موجود بلکه حتی هیچ رفرم و بهبودی در شرایط زندگیشان در چهارچوب نظم سرمایه امکانپذیر نیست. به این معنی توده عظیم مردم دنیا بطور عینی و ابژکتیو به کمپ کار متعلق اند و بالقوه متحدین طبقه کارگر در مقابله با قدرت سرمایه محسوب میشوند.

این پولاریزاسیون طبقاتی باعث شده است تا از احزاب "معتدل" و میانه رو بورژوازی از چپ و راست - از سوسیال دموکراسی تا کنسرواتیسم - به حاشیه رانده بشوند و احزاب و نیروهای افراطی بجلو رانده بشوند. در کمپ چپ ـ چپ به معنی عام - نیروها و چهره هائی چون سیریزا و پودوموس و ساندرز و کوربین به جلو رانده شده اند و در کمپ راست نیروهای فاشیستی چون ترامپ در آمریکا و یوکیپ در انگلیس و مارین لوپن در فرانسه و حزب آلترناتیو در آلمان.

سر بلند کردن نیروها و چهره های چپ در غرب بازتاب بمیدان آمدن چپ اجتماعی و جنبش 99 درصدیها است اما حتی رادیکالیسم همین جنبش را نمایندگی نمیکند. ممکن است در رابطه با فضای سیاسی آمریکا ساندرز که علنا خود را سوسیالیست مینامد " افراطی" محسوب بشود اما بطور واقعی چپ نوع ساندرز و کوربین و سیپراس از سوسیال دموکراسی و سوسیالیسم نوع ویلی برانت و فرانسوا میتران "افراطی" تر نیست. این نیروئی است که در اثر بحران همه جنبه سرمایه داری، رویگردانی مردم از احزاب حکومتی سنتی و میل عمیق آنها به تغییر وضع موجود بجلو رانده شده است اما ازچارچوب نظم سرمایه نه از نظر سیاسی و نه اقتصادی فراتر نمیرود. حتی با راست افراطی در مواضع پروتکشنیستی و ناسیونالیسم اقتصادی وجه مشترک دارد. در رفراندم برگسیت در انگلستان و در مخالفت با صدور سرمایه های و معاهدات تجاری بین المللی در انتخابات آمریکا کوربین و ساندرز با نیروهای راست همجهت بودند. این چپ هر جا و به هر درجه بقدرت برسد - مانند مورد یونان - "واقع بین" خواهد شد و ناگزیر از نیازهای اقتصادی و سیاسی طبقه حاکمه تبعیت خواهد کرد.

با این همه همه نهادها و احزاب سنتی بورژوازی و کل سیستم حاکم به کار افتاده است تا از قدرت گرفتن همین چپ جلوگیری کند. همین را هم نمیتوانند تحمل کنند. هراس بورژوازی از زمینه ها و فرصت و فرجه ای است که صرف گفتمان چپ و شبه سوسیالیستی از بالا زمینه را برای تقویت چپ اجتماعی در خیابانها بیشتر فراهم کند. و این ترس بجائی است. در دوره ای که حتی با شدید ترین ریاضت کشی ها نمیتوانند بحرانشان را بر طرف کنند حتی گفتمان نوع سوسیال دموکراسی یا سوسیالیسم ویلی برانتی در کریدورهای قدرت برای بورژوازی خطرناک است.

برای احزاب راست افراطی قضیه بر عکس است. راست افراطی ریشه در فرهنگ ناسیونالیستی حاکم دارد، صریح و عریان از یک درصدیهای حاکم دفاع میکند، و مهمتر از همه میتواند با مخالفت خوانی علیه سیستم و احزاب سنتی حکومتی از یک موضع اولترا راست میل توده مردم به تغییر را مهندسی و تحریف و مهار کند. سر بلند کردن احزاب و چهره های فاشیستی و سوپر راست نظیر ترامپ حاصل این شرایط است.

بخش دوم سئوال شما اینست که احزاب و چپ سازمانیافته چه باید بکند تا به یک نیروی پر نفوذ تبدیل بشود. در دو بعد سیاسی و عملی میتوان به این سئوال پاسخ گفت. از لحاط نظری- سیاسی

بسیاری از احزاب موسوم به کمونیست پا در گذشته دارند و هنوز میراثدار و یا متاثر از کمونیسم دوره جنگ سرد اند. باید این پرونده را بست. کمونیسم دوره ما باید در یک سطح وسیع اجتماعی - و نه صرفا پلمیکهای تدوریک و درون جنبشی - چهره تماما متفاوت خود را از کمونیسم دوره جنگ سرد نشان بدهد. باید به نقد عمیق چپ دوره جنگ سرد و کمونیسم سنتی قرن گذشته (کمونیسم روسی و مائوئیستی و تروتسکیستی و اورو کمونیسم و چریکیسم و غیره) مسلح بشود و در عمل و نظر چهره متمایز خود را به همگان نشان بدهد. کمونیسم دوره ما کمونیسم کارگری است و تفاوتها و تمایزات اساس این کمونیسم از نیروها و احزاب سنتی که در افکار عمومی دنیا بعنوان کمونیسم یا سوسیالیسم موجود شناخته میشوند امری مطلقا ضروری و حیاتی است. به نظر من نوشته تفاوتهای ما منصور حکمت پلاتفرم و مانیفست چنین کمونیسمی است.

از لحاظ عملی - تاکتیکی کمونیسم امروز باید به حزب و نماینده و چهره سیاسی چپ اجتماعی تبدیل بشود. باید گرهگاههای اصلی مبارزه طبقاتی در این دوره را بدرستی تشخیص بدهد و فعالانه در جبهه های اصلی نبرد با بورژاوزی عصر ما - از جمله مقابله با اسلامیسم و نقد کمونیستی مذهب، نقد پست مدرنیسم، و در سطح اقتصادی نقد سوسیالیستی (در تمایز از نقد ناسیونالیستی) ریاضتکشی اقتصادی و افسار گسیختگی سرمایه مالی و بانک جهانی - درگیر بشود و با جنبشهای اجتماعی که عملا در این عرصه ها شکل گرفته و فی الحال بمیدان آمده اند رابطه تنگاتنگی برقرار کند. کمونیسم متحزب باید در جلو صف اعتراض نود و نه درصدیها قرار بگیرد، این اعتراض را تا سطح نقد کمونیستی وضع موجود تعمیق کند و ارتقا بدهد و در عرصه مبارزه برای قدرت سیاسی آنرا نمایندگی کند.

اینها از جمله مهمترین پیش شرطهای سر برآوردن و قدرت گرفتن کمونیسم متشکل و متحزب در دوران ما است. اینکه عملا و بطور واقعی در چه حد و چگونه این امر متحقق میشود تماما به عملکرد فعالین و احزاب کمونیستی نظیر حزب ما بستگی دارد. آنچه مسلم است زمینه ها و شرایط سیاسی و اجتماعی برای شکلگیری و قدرتگیری کمونیسم کارگری از هر دوره دیگری بیشتر فراهم است.